

با اجازه مافوق ترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی

یکشنبه هفده اسفند پنجاه و نه

استاد مسعود ریاضی

اخلاق یا اقتصاد

در یک جامعه اخلاق زیر بنا است یا اقتصاد؟

در سیستم بردگی، اخلاق از دید یک برده دار با اخلاق از دید بردگان فرق می کند. در نظر یک برده، برده ای که وفادار و مطیع نباشد، خوب است ولی در نظر برده دار، همان برده متجاوز است. در جهان مارکسیسم اخلاق انسانی که روابط انسانها را به صورت یک قاعده ومقررات بر قرار می کند، زائیده اقتصاد آنها است. اخلاق بردگان با اخلاق برده داران فرق دارد، اخلاق دهقانان با اخلاق بردگان فرق دارد.

پس روابط بین یک طبقه به عنوان علم اخلاقی آن طبقه شناخته می شود. روابط طبقه بعد، جور دیگر است. هیچ وقت یک مالک و سرمایه دار مثل یک کارگر زندگی نمی کند و روابطش با زن و فرزند و معلم و دوستانش فرق می کند تا روابطی که بایک کارگر دارد.

هر طبقه را جداگانه رسیدگی می کند و وقتی طبقه اش عوض شد، دین و اخلاقش هم عوض می شود. پس وضع علم اخلاق برای هر طبقه زاینده سطح مادی و اقتصادی است و این حرف صد در صد درست است.

در علم انسان شناسی مکتبهای مختلف به دو کلمه (زیر بنا) و (رو بنا) برخورد می کنیم. مثلا مکتبهای اقتصادی و سوسیالیزم می گویند: "در زندگی اجتماعی و فردی بشر اصل و ریشه و زیر بنا اقتصاد و مادیات و نیازهای جسمی بشر است. دین، فلسفه اخلاق، هنر، ادبیات، به منزله شاخه های درخت زندگی بشر و رو بنا محسوب می شوند." این عقیده مورد اختلاف متفکرین شرق و غرب قرار گرفته است. اخیرا از یکی از بزرگان مملکت شنیدم که می گفت: "آنها که اقتصاد را زیر بنا می دانند، زندگی حیوانات و حیات گاو و خرن را پیشنهاد می کنند و می خواهند جامعه را به جنگل تبدیل نمایند."

این شخص از علما اسلامی بود. ایشان حق دارند، در صورتی که سوسیالیستها صرفا به اقتصاد توجه داشته باشند و همه حیثیات انسانی را نفی کنند. دین و اخلاق و فلسفه و هنر و ادبیات را چیزی زائد و غیر ضروری بدانند و بگویند همین که وضع اقتصادی مردم و نیازهای جسمی آنها برآورد شود کافی است. در حالی که چنین عقیده ای در هیچ جامعه ای پیاده نشده است.

آنچه بشر دارد، برایش لازم است. جزو احتیاجات فطری وطبیعی او است و نمی توان هیچ کدام را منفی و زائد دانست. اما مگر دین اسلام فرموده است: "من لامعاش له لا معاد له"، "هرکس که زندگی مادی و معاش درستی نداشته باشد دین و معنویت و اخلاق ندارد؟"

پدران ما براساس همین عقیده اسلامی می گفتند، جسم انسان ظاهر ومحسوس است و روح انسان ناپیدا. پس نیازهای مادی و جسمانی در درجه اول قرار دارد و زیر بنا محسوب می شود.

مگر فلاسفه سوسیالیست با مردم جهان دشمنی داشته اند که به خواهند فکر و عقیده غلطی را رایج کنند؟ راستی چرا بشر بر اثر تعصب، کور و کر می شود و حاضر نیست فضائل و خوبی های مخالفین خود را ببیند؟ بر اثر تعصب نباید منکر علم و حقایق بشویم.

می خواهیم خیلی عوامانه و ساده و بی پیرایه با این تضاد عقیدتی در جامعه روبرو شوم که بینم برآستی حق با کیست؟ شما می دانید که من دارای معتقدات الهی هستم. به وحدت و روحانیت این عالم معتقدم اما نمی توانم حرف حساب مکاتیب دیگر را ولو ماتریالیستی فکر کنند و مادی باشند بی دلیل رد کنم.

می خواهیم بدانیم زیر بنای زندگی فردی و اجتماعی بشر مادیات است یا معنویات؟ برای درک این واقعیت باید سرگذشت بشر و سیر حرکت حیات را بررسی کرد. در مکتب ما، انرژی فیزیکی که قابل رویت نیست، معنویات محسوب می شود و جسم و عناصر و آنچه که دارای بعد و حجم و وزن است به عنوان مادیات معرفی شده است. علم فیزیک می گوید: انرژی و ماده (معنویات و مادیات) یک حقیقت است. زیرا انرژی به ماده تبدیل می شود و ماده به انرژی مبدل می گردد و این سیر و حرکت و تحول در عالم توقف پذیر نیست. اگر این عقیده مرا به عنوان یک اصل جهان بینی بپذیریم و آنرا علمی و ثابت شده بدانیم، دیگر نمی گوئیم زیربنا و روبنا دو اصل متمایز از یکدیگر است. اما در زندگی بشر این تقسیم بندی خود به خود پیش می آید.

بسیار خوب حالا می خواهیم بدانیم کدامیک زیر بنا هستند؟ کودکی که از شکم مادر متولد می شود، مقداری ماده است که از توده ای انرژی بوجود آمده است. راهی را باید طی کند، بزرگ شود، کمال جسمی پیدا کند، پیر بشود و بمیرد، تحول پیدا کند و به انرژی تبدیل گردد.

راستی این کودک از ابتدای تولد به چه قاعده ای زندگی می کند و چه نیازهایی دارد؟ آیا علم اخلاق و تفسیر قرآن، فلسفه و هنر و ادبیات به او می آموزند یا پستان به دهنش می گذارند؟ در زندگی این کودک زیربنا کدام است؟ مطلب را مفصل نکنیم باکمی تفکر به آسانی می فهمیم که کودک تا سنین کمال نودونه درصد به مادیات نیازمند است. اما به سنی که رسید می بینیم به اخلاق، فلسفه، دین، هنر، قرآن و ادبیات روی می آورد که اینها را کمالات و فضائل انسانی می گویند و کودکان به این فضائل بی اعتنا هستند.

حالا اگر می خواهید خود را بشناسید و حد کمال خود را بدانید در خودتان غور و بررسی کنید و ببینید که در بیست و چهار ساعت چه مدت از عمر را صرف فرا گرفتن اخلاق و فضائل انسانی می کنید. به همان نسبت حد کمال شما معلوم می شود. به همین لحاظ فلاسفه و حکما، زندگی بشر را به دو جنبه حیوانی- انسانی تقسیم کرده اند. مولوی می گوید:

نیست بالغ جز رهیده از هوی

خلق اطفالند جز مست خدا

سعدی می فرماید:

خور و خواب و خشم و شهوت، شغب است و جهل و ظلمت حیوان خبرند از دزد جهان آدمیت

مولوی در جای دیگر فرموده است:

خلق عالم را سه گونه آفرید

در حدیث آمد که یزدان مجید

او فرشته است و نداند جز سجود

یک گروه را جمله عقل و علم وجود

همچو حیوان از علف در فربهی
از فرشته نیمی و نیمی ز خر
نیم دیگر مایل علوی بود

یک گروه دیگر از دانش تهی
زمره ای شد آدمیزاد و بشر
نیم خر خود مایل سفلی بود
حکیمی دیگر فرموده است:

از فرشته سرشته و ز حیوان
ور رود سوی آن شود پس از آن

آدمیزاد طرفه معجونی است
گر کند میل این شود به از این

پس می دانیم که انسان دو جنبه دارد: یک، خاکی. دو، افلاکی.

مادی و معنوی ، جسمی و روحی ، دنیوی و اخروی ، ظاهری و باطنی ، واقعی و حقیقی ، حیوانی و انسانی ،
نفسانی و روحانی ، شیطانی و یزدانی ، که در مکتب و مکتبهای مختلف عرفانی و فلسفی این دو جنبه وجود بشر
را با اسمهای مختلف نامیده اند .

اما وحدت می گوید : در این دنیای یکتای بی همتا ، ماده و انرژی ، جسم و روح ، یک حقیقت است. ماده غلیظ
و انرژی لطیف است که با هم کار می کنند. مثل یخ و آب و بخار که از یک جنس است و این تقسیم بندی صرفاً
جنبه قراردادی دارد و روی نیازهای مختلف بشر، نامگذاری شده است.

حالا می پرسیم : کدامیک از نیازهای بشری زیر بنا است و اهمیتش در حیات بشر بیشتر است و کدام نیاز روبنا
محسوب می شود!؟

هر بشری پاسخ این سؤال را می داند: خوراک - پوشاک - مسکن - همسر نیازهای اولیه یا زیر بنا است که اگر
کسی خوراک نداشته باشد عشق و هنر و آزادی و اخلاق انسانی را فراموش می کند و بعد بشر به مسکن نیازمند
است، پوشاک می خواهد، تا از سرما و گرما خود را حفظ کند و بعد به همسر و فرزند احتیاج دارد. منتهای مطلب
این است که آیا در کنار این نیازها به مسایل معنوی هم نیاز دارد یا خیر؟